

جانشینی کشورها در زمینه «حق جبران خسارت» در رویه دیوان بین‌المللی دادگستری

| سیدياسر ضیایی | دانشیار گروه حقوق بین‌الملل، دانشکده حقوق، دانشگاه قم، قم، ایران
| محمد ستایش پور* | استادیار گروه حقوق بین‌الملل، دانشکده حقوق، دانشگاه قم، قم، ایران

چکیده

انتقال حق جبران خسارت به مثابه یکی از پیامدهای جانشینی کشورها، همواره معرکه تضارب نظر بوده است. در این میان، دیوان بین‌المللی دادگستری، آرائی صادر کرده است که به اقتضای رسیدگی خود، متضمن این موضوع نیز است که تدقیق در آن‌ها را بایسته می‌دارد. نوشتار پیش‌رو از رهگذر واکاوی آرای دیوان بین‌المللی دادگستری تبیین کرده که رکن قضائی سازمان ملل متحد، طی چهار قضیه مربوط به وضعیت‌های اسلوواکی، نائورو، نامیبیا (آفریقای جنوب غربی) و تی مور شرقی فرصت داشته است تا به موضوع یادشده نظر بیافکند که در این راه، رویکردی محتاطانه اتخاذ کرده است تا در مسیر توسعه تدریجی، پا را از آن حد که باید، فراتر نهد. جستار حاضر ثابت کرده است که رویه محکمه نام برده، با وجود محافظه‌کاری که داشته است، به هیچ وجه، مؤید عدم انتقال حق جبران خسارت از کشور پیشین به کشور جانشین دانسته نمی‌شود. تحلیل این رویه دیوان، موضوع نوشتار پیش‌رو است.

واژگان کلیدی: دیوان بین‌المللی دادگستری، حق جبران خسارت، جانشینی کشورها، مسئولیت بین‌المللی، توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل.

مقدمه

صرف نظر از چگونگی جانشینی، جانشینی دولت‌ها (کشورها) به‌عنوان یک پدیده بیرونی، از منظر حقوق بین‌الملل می‌تواند واجد آثار باشد (دریایی بغدادآبادی و سلیمیان، ۱۳۹۴: ۱۵)؛ از جمله و به‌ویژه در زمینه تابعیت اشخاص (دریکوند، ۱۳۷۶: ۱۸۹ و ۱۹۰)، معاهدات (Vienna Convention on Succession of States in respect of Treaties, 1978: Art. 1; Craven, 2010: 103 & 7-9، اموال، بایگانی، اسناد و دیون (Vienna Convention on Succession of State Property, Archives and Debts, 1983: Art. 1; Menon, 1991: 159, 160 & 163). امکان اثرگذاری جانشینی کشور در زمینه مسئولیت بین‌المللی یکی دیگر از آثاری است که می‌شود به دنبال تحقق جانشینی کشور متصور شد. جانشینی کشورها در زمینه مسئولیت بین‌المللی^۱ به‌عنوان یکی از پیامدهای احتمالی جانشینی کشورها همواره محل بحث و تضارب آرا بوده است (شافع و بذار، ۱۳۹۷: ۳۱۶ و ۳۱۷) (Šturma, 2016: 653). درخصوص جانشینی کشور در زمینه مسئولیت بین‌المللی، اختلاف در مورد خود انتقال مسئولیت بین‌المللی در سیاق جانشینی کشورها است. این درحالی است که درخصوص امکان جانشینی کشورها در زمینه معاهدات، تابعیت اشخاص طبیعی، آرشوها، اسناد و بدهی‌ها، اجماع وجود دارد و اختلافی هم اگر باشد در مورد دامنه شمول چنین پیامدهایی است (8 & 7: Dumbery, 2007). در دستور کار قرارگرفتن موضوع جانشینی دولت‌ها در زمینه مسئولیت بین‌المللی در کمیسیون حقوق بین‌الملل سازمان ملل متحد در سال ۲۰۱۶ میلادی مؤید اهمیت موضوع مطروح است (1: ILC Rep, 2016).

بررسی پیامدهای حقوقی جانشینی کشورها در زمینه حق جبران خسارت، ذیل موضوع کلی‌تر جانشینی کشورها در زمینه مسئولیت بین‌المللی جای می‌گیرد (فضانالی و ستایش‌پور، ۱۳۹۸: ۱۰۱ و ۱۰۲). موضوع جانشینی کشورها در زمینه حق جبران خسارت به موضوعی می‌پردازد که در آن کشور پیشین، به جهت عمل متخلفانه بین‌المللی که نسبت بدان ارتکاب یافته است، مستحق جبران بوده و پیش از آنکه جبران محقق شود، جانشینی صورت گرفته است. بدین ترتیب، جانشینی کشورها در زمینه حق جبران خسارت درصدد آن است تا به امکان انتقال حق کشور پیشین در زمینه جبران خسارت به کشور جانشین بپردازد. امری که کمیسیون حقوق بین‌الملل، پس از سال‌ها تعویق، در نهایت، در تنظیم برنامه کاری خود در اجلاس شصت‌وهشتم که در سال ۲۰۱۶ برگزار شد، را در برنامه کاری آینده خویش قرار داد، (ILC Report, A/71/10, 2016, Supplement No. 10, Annex B).^۲ کمیسیون

1. State Succession in respect of International Responsibility

2. At: <https://undocs.org/A/71/10>

در اجلاسی که بلافاصله پس از آن در سال ۲۰۱۷ برگزار شد، با انتصاب آقای پاول استورما^۱، به‌عنوان گزارشگر ویژه، مطالعه «جانشینی دولت‌ها در خصوص مسئولیت بین‌المللی» را وارد فاز عملیاتی کرد (4: ILC First Report, 2017). البته، تدقیق در رویکرد کمیسیون حقوق بین‌الملل، از مجال مقاله حاضر خارج است و به‌طور مجزا در نوشتار دیگری صورت گرفته است (ستایش‌پور، ۱۳۹۸: ۱۲۷-۱۷۶).

به‌موجب اصل شخصی‌بودن مسئولیت، صرفاً دولت زیان‌دیده حق مطالبه جبران خسارت دارد و دولت‌های دیگر جز در چارچوب اقدام از سوی جمع^۲ امکان طرح دعوا نخواهند داشت (حدادی و ستایش‌پور، ۱۳۹۶: ۷۷۶)؛ همچنین حق جبران خسارت به‌عنوان یک حق برای دولت زیان‌دیده است. چنانچه تعهدات دولت پیشین نتواند به دولت جدید منتقل شود، عدالت اقتضا دارد که حقوق^۳ آن دولت هم به دولت جدید منتقل نشود؛ چه اینکه حق و تکلیف، دوروی یک سکه‌اند (سیدفاطمی و نیکوئی، ۱۳۹۶: ۷۶۵ و ۷۶۶). از آنجا که در مواردی اصل بر عدم انتقال تعهدات بین‌المللی به دولت جانشین است، انتقال حق جبران خسارت متناقض‌نما خواهد بود. این درحالی است که رویه قضائی دیوان بین‌المللی دادگستری، به‌عنوان دادگاهی که در سطح جهانی از صلاحیت بین‌المللی برخوردار است، مؤید انتقال حق جبران خسارت به دولت جدید در حالات مختلف دانسته می‌شود. ازاین‌رو، جانشینی دولت‌ها در زمینه حق جبران خسارت به مسئله‌ای می‌پردازد که در آن، دولت ثالث علیه دولت پیشین، مرتکب عمل متخلفانه بین‌المللی شده است. این موضوع، به‌دنبال پاسخ به پرسش اساسی‌تری است و آن، اینکه چنانچه پیش از تحقق جانشینی، دولت ثالث علیه دولت پیشین، مرتکب عمل متخلفانه بین‌المللی شده باشد، حق دولت پیشین در زمینه جبران خسارت، به دولت (های) جانشین انتقال می‌یابد یا خیر.

این درحالی است که متأسفانه تا به امروز، موضوع مطروح در ادبیات پارسی حقوق بین‌الملل مهجور افتاده است. از آنجا که نوشتار پیش‌رو یک پژوهش کمی نیست، از روش توصیفی تحلیلی با محوریت مطالعه آرای دیوان بین‌المللی دادگستری برای ارزیابی سؤال تحقیق استفاده شده است. پرسش این است که رویکرد دیوان بین‌المللی دادگستری در جانشینی بر حق جبران خسارت چگونه بوده است؟ فرضیه تحقیق عبارت است از اینکه رویکرد دیوان بیان‌گر تعمیم جانشینی بر مسئولیت بین‌المللی به جانشینی در زمینه حق جبران خسارت در حقوق بین‌الملل است.

1. Pavel Sturma
2. Actio Popularis
3. Rights

دیوان بین‌المللی دادگستری در قضایای مختلفی با مسئله جبران خسارت از سوی دولتی مواجه بوده است که تخلفات بین‌المللی مورد ادعا پیش از شکل‌گیری آن کشور ارتکاب یافته است؛ این قضایا عبارت‌اند از قضایای پیامدهای حقوقی برای دولت‌ها ناشی از حضور مستمر آفریقای جنوبی در نامیبیا (آفریقای جنوب غربی)،^۱ برخی سرزمین‌های فسفات در نائورو،^۲ پروژه گابچیکوو ناگیماروس^۳ و تیمور شرقی.^۴

۱. انتقال حق جبران خسارت در وضعیت نامیبیا

مجمع عمومی و شورای امنیت سازمان ملل متحد، بارها بر غیرقانونی بودن اشغال مستمر نامیبیا توسط آفریقای جنوبی تصریح داشتند. مجمع عمومی این سازمان در ۲۷ اکتبر ۱۹۶۶، قطعنامه ۲۱۴۵ را صادر کرد و به موجب آن تصریح داشت که قیمومت به پایان رسیده است و آفریقای جنوبی حق ندارد سرزمین نامیبیا را اداره کند (UNGA Res, 1967: 1). متعاقباً، شورای امنیت نیز از رهگذر صدور قطعنامه ۲۶۴ در ۲۰ مارس ۱۹۶۹، بر مفاد این قطعنامه مجمع عمومی تأکید کرد (UNSC Res, 1969: 2). قطعنامه ۲۷۶ شورای امنیت که در ۳۰ ژانویه ۱۹۷۰ صادر شد، به صراحت اعلام داشت که حضور مستمر آفریقای جنوبی در نامیبیا غیرقانونی است (UNSC Res, 1970: 2).

دیوان بین‌المللی دادگستری طی نظریه مشورتی که در سال ۱۹۷۱ میلادی صادر کرد، بر مسئولیت بین‌المللی آفریقای جنوبی ناشی از نقض مستمر تعهد بین‌المللی آن کشور تصریح داشت (ICJ Rep, 1971: 16). دیوان اظهار داشت که آفریقای جنوبی مسئول نقض حقوق مردم نامیبیا است و آفریقای جنوبی باید به اشغال نامیبیا پایان دهد و از اداره این کشور دست بکشد (ICJ Rep, 1971: para. 118). دیوان بین‌المللی دادگستری در این نظریه، به تعهدات دیگر دولت‌ها نیز توجه نشان داد و اظهار داشت که: «دول عضو سازمان ملل متحد متعهد به عدم شناسایی حضور غیرقانونی آفریقای جنوبی در نامیبیا و عدم اعتبار اقدامات آن از جانب یا در خصوص نامیبیا هستند و باید از هر اقدام و به‌طور خاص برقراری هر رابطه‌ای با حکومت آفریقای جنوبی که متضمن شناسایی غیرقانونی یا تأیید ضمنی یا مساعدت به چنین حضور و اداره‌ای باشد امتناع ورزند» (ICJ Rep, 1971, p. 16).

مجدداً شورای امنیت سازمان ملل متحد اعلام داشت که آفریقای جنوبی به جهت نقض تعهداتی بین‌المللی و حقوق مردم در سرزمین نامیبیا، در قبال جامعه بین‌المللی مسئولیت دارد

1. Legal Consequences for States of the Continued Presence of South Africa in Namibia (South West Africa) Notwithstanding Security Council Resolution 276.

2. Certain phosphate Lands in Nauru

3. Gabčíkovo-Nagymaros Project

4. East Timor

4. (UNSC Res, 1971: para. 4). مجمع عمومی با صدور دو قطعنامه مؤکداً اظهار داشت که کشور استقلال‌یافته نامیبیا از حق تقاضای جبران خسارت ناشی از نقض‌های حقوق بشر که آفریقای جنوبی طی دوره اشغال غیرقانونی نامیبیا مرتکب شده، برخوردار است (UNGA Res, 1981: para. 25) و از تمام کشورها می‌خواهد تا اعلام دارند که در صورت اقامه دعوی حکومت جدید نامیبیا علیه سرمایه‌گذاران این کشورها در نامیبیا، هیچ‌گونه حمایتی از سوی کشور متبوع صورت نخواهد گرفت (UNGA Res, 1981: para. 11). مجمع عمومی در قطعنامه‌ای دیگر بر مسئولیت آفریقای جنوبی در قبال تمامی نامیبیایی‌هایی که ناپدید شده‌اند تصریح داشت (UNGA Res, 1983: para. 42). در ۲۷ سپتامبر ۱۹۷۴ شورای سازمان ملل متحد برای نامیبیا، فرمانی برای حفاظت از منابع طبیعی نامیبیا تصویب کرد (UN Council for Namibia Rep, 1974: 27-28). مقرر شد ششم از فرمان یادشده تصریح دارد که حکومت آینده نامیبیای مستقل، مستحق مطالبه جبران خسارات وارده است. از این رو شورا در ۱۴ جولای ۱۹۸۷ نزد دادگاه هلند علیه شرکت‌های هلندی «اورنکو ندرلند»^۲ و «اولترا سانتریفیوژ ندرلند»^۳ که فرمان شماره ۱ را نقض کرده بودند^۴ مبادرت به اقامه دعوا کرد (URENCO case, 1988: 21-22 & 26). شورا درصدد آن نبود تا دادگاه، حکم به لزوم جبران خسارت بدهد، چراکه مقرر شد ششم از این فرمان، تصریح داشت که تنها حکومت جدید نامیبیای مستقل بابت خساراتی که شرکت‌ها وارد کرده‌اند، می‌تواند تقاضای جبران کند (Pilgrim, 1990: 278). این درحالی است که دولت جدید نامیبیا، فرایندی که پیش‌تر در دادگاه‌های هلند آغاز شده بود را ادامه نداده یا هیچ‌گونه دعوی دیگری علیه دولت‌هایی که می‌توانست به موجب آن مقرر اقامه دعوا کند، اقامه نکرده است. پس از شکل‌گیری شورا، مجدداً مجمع عمومی سازمان ملل متحد در قطعنامه مورخ دسامبر ۱۹۸۵ میلادی تصریح داشته است که تمام فعالیت‌های اقتصادی اشخاص خارجی در نامیبیا، مغایر با حقوق بین‌الملل بوده و از این رو، آفریقای جنوبی و تمام اشخاص خارجی که در این کشور

1. Decree no. 1 for the Protection of the Natural Resources of Namibia

2. "URENCO Nederland v.o.f."

3. "Ultra Centrifuge-Nederland N.V."

۴. فرمان شماره ۱ در خصوص منابع طبیعی نامیبیا، هرگونه معدن‌کاری، فروش، صادرات و ... راجع به منابع طبیعی در محدوده سرزمینی نامیبیا را منوط به مجوز این شورا دانسته و غیر از آن را ممنوع اعلام کرده و شورای امنیت را مجاز دانسته است که هرگونه وسیله‌ای که به‌طور غیرقانونی از این منابع بهره‌برداری می‌کنند را ضبط و توقیف کند.

فعالیت اقتصادی داشته‌اند، باید پس از استقلال نامیبیا، به حکومت قانونی که در این کشور مستقر خواهد شد، خسارت بپردازند (UNGA Res, 1985: 14).^۱

این عملکرد دیوان، به روشنی گویای آن است که کشور جانشین حق دارد بابت خساراتی که ناشی از ارتکاب اعمال متخلفانه بین‌المللی که پیش از شکل‌گیری آن ارتکاب یافته‌اند، اقامه دعوا کند و جبران آن‌ها را تقاضا کند. این همان موضعی است که گروه کارشناسان ملل متحد در گزارش مورخ ۱۸ دسامبر ۱۹۹۰ اتخاذ کردند (ECOSOC Rep, 1990: 67) و به موجب آن، مطالعه در خصوص خساراتی که طی اشغال وارد شده است را لازم دانستند و بر آن شدند تا سازوکاری فراهم آید که از طریق آن، خسارات ایرادی، جبران شود.

حال آنکه تا پیش از اواخر قرن بیستم میلادی، رویکرد غالب و تقریباً اجماعی در این مورد، حول محور عدم جانشینی کشورها در زمینه حق جبران خسارت بود (Dumberry, 2007: 53). از این‌روست که این تصمیم دیوان بین‌المللی دادگستری، عملکردی نوآورانه دانسته می‌شود. البته نوآوری که در راستا و هم‌سو با جریانی است که در آموزه‌های حقوقی بین‌المللی نیز به راه افتاده است.

۲. انتقال حق جبران خسارت در وضعیت نائورو

جمهوری نائورو، طی قضیه برخی اراضی فسفات در نائورو، دادخواستی را نزد دیوان بین‌المللی دادگستری در ۱۹۸۹ ثبت کرد و به موجب آن، تقاضا کرد که فرایند رسیدگی علیه استرالیا در زمینه اختلاف راجع به احیای برخی اراضی فسفات در نائورو، پیش از استقلال آن، از سوی دیوان بین‌المللی دادگستری آغاز شود (ICJ Rep, 1992: 240). پیش از ۱۹۴۷ تا استقلال نائورو در ۱۹۶۸، نائورو، سرزمین تحت قیمومت سازمان ملل متحد بود که به‌طور مشترک توسط استرالیا، بریتانیا و نیوزیلند و با اداره مؤثر استرالیا اداره می‌شد. نائورو ادعا داشت که با وجود آنکه نائورو تحت اداره مؤثر استرالیا بوده است، این کشور شرایط لازم برای احیای اراضی فسفات در نائورو را فراهم نکرده، یا دست‌کم، شرایط کافی برای احیای این اراضی را مهیا نساخته است. نائورو بر آن بود که استرالیا، بسیاری از تعهدات خود به موجب حقوق بین‌الملل را نقض کرده است و در این راه تأکید داشتند که استرالیا، حق مردم نائورو در زمینه حاکمیت دائمی بر منابع و دارایی‌های طبیعی خود را رعایت نکرده است (ICJ Doc, 1990: subm. 3). همین‌طور، اصل حقوق بین‌الملل عام در خصوص اینکه کشور مسئول اداره سرزمین، متعهد است شرایطی در آن سرزمین ایجاد نکند که به موجب آن تغییرات،

۱. وزیر توسعه آلمان در اوت ۲۰۰۴ میلادی، مسئولیت اخلاقی و تاریخی این کشور در قبال قوم هیریرو (قوم نامیبیایی) را پذیرفت، اما از پرداخت هرگونه غرامتی به آن‌ها سر باز زد؛ در این باره بنگرید به (Dumberry, 2007: 331).

خسارت غیرقابل جبرانی به منفعت حقوقی موجود یا احتمالی کشور دیگر در رابطه با آن سرزمین وارد شود، را نقض کرده است (ICJ Doc, 1990: subm. 6). همین‌طور، نائورو بر آن بود که استرالیا استانداردهای بین‌المللی در خصوص آماده‌سازی به‌منظور انتقال کنترل سرزمین توسط مسئول پیشین را نقض کرده است (ICJ Doc, 1989: para. 48).

نائورو در لایحه خود توضیح داد که انتقال جزیره نائورو به کشور خواهان در زمینه استقلال، مغایرتی با لوح مطهر ندارد. در واقع، این به آن معنا است که استقلال یک سرزمین تحت قیمومت، انتقال سرزمین دانسته نمی‌شود، چراکه مقام اداره‌کننده سرزمین تحت قیمومت، هیچ حاکمیتی بر آن سرزمین ندارد و دیگر آنکه، مردم سرزمین تحت قیمومت، مردم نهاد موجود بین‌المللی هستند که مقام اداره‌کننده، به‌موجب موافقت‌نامه قیمومت و حقوق بین‌الملل عام، نسبت به آن‌ها تعهد دارد. پدیداری کشوری جدید که برخاسته از وضعیت سرزمین تحت قیمومت به‌موجب اصل تعیین سرنوشت مقرر در ترتیبات قیمومت است، به‌منزله شکل‌گیری یک نهاد حقوقی کاملاً جدید قلمداد نمی‌شود؛ بلکه پیدایی آن از وضعیت مردمی وابسته است که حق‌های آن‌ها کاملاً متمایز دانسته شده است و کشور پیشین در اصل، نسبت به آن‌ها باید پاسخگو باشد (ICJ Doc, 1990: para. 464).

استرالیا در این اختلاف، ایرادات زیادی به صلاحیت دیوان وارد کرد، اما این کشور، به برخورداری نائورو به‌عنوان یک کشور جدید از حق اقامه دعوا جبران خسارت به‌منظور خسارتی که پیش از استقلال نائورو وارد شده بود، ایرادی وارد نکرد. در واقع، استرالیا در ایرادات مقدماتی^۱ خود و لایحه متقابلی^۲ که تقدیم دیوان کرد، به عدم برخورداری نائورو از حق اقامه دعوا به جهت وجود نداشتن این کشور در زمان ورود خسارت، هیچ اشاره‌ای نکرد (see ICJ Doc, 1993). هم‌سو با این موضع، دیوان در تصمیم خود تصریح داشت که صلاحیت رسیدگی به این اختلاف را دارد و بدین ترتیب، این حق را برای یک کشور جدید به‌رسمیت شناخت.

از این‌رو دیوان بین‌المللی دادگستری، می‌توانست با استناد به تشکیل نشدن آن کشور در زمان وقوع خسارت، کشور جدید را محق به اقامه دعوا نداند و بدین ترتیب، از استماع قضیه یادشده سر باز بزند. برخلاف قضیه آفریقای جنوب غربی که دیوان این ایراد را وارد کرد که آیا اساساً چنین اختلافی میان طرفین وجود دارد یا خیر (ICJ Rep, 1962: 319)، در قضیه حاضر این‌گونه اقدام نکرد (Dumberry, 2007: 329).

1. Preliminary Objection
2. Counter-Memorial

بدین ترتیب، به خوبی روشن است که دیوان بین‌المللی دادگستری همگام با تحول رویکردی که در آموزه‌های حقوقی بین‌المللی در مورد بایستگی جانشینی در زمینه حق جبران خسارت شکل گرفته، گام برداشته است. تحولی که به حق می‌شود و باید آن را دگرذیسی نام نهاد؛ چراکه تحول از فقدان انتقال به بایستگی انتقال حق جبران خسارت از کشور پیشین به کشور جانشین است. در واقع، دیوان بین‌المللی دادگستری در وضعیت پیش‌گفته، بدون آنکه به صراحت بر بایستگی امر مطروح سخنی به زبان بیاورد، در عمل به نحوی برخورد کرده است که خود، نشان از قائل بودن به چنین امری دارد. چه اینکه در غیر این صورت، چنانچه گذشت، تصمیمی جز آن چه گرفت، اتخاذ می‌شد.

۳. انتقال حق جبران خسارت در وضعیت اسلواکی

پارلمان‌های ملی چک و اسلواکی، پیش از تحقق انحلال، مدعی ادامه شخصیت حقوقی بین‌المللی کشور پیشین از سوی دولت‌های متبوع خود شده بودند و خود را جانشین حقوق و تعهداتی که کشور پیشین داشته است، دانسته بودند. برای مثال ماده ۵ قانون اساسی جمهوری چک به شماره ۱۹۹۳/۴ مقرر می‌دارد که حقوق و تعهداتی که جمهوری فدرال چک و اسلواکی به موجب حقوق بین‌الملل، در تاریخ پایان شخصیت حقوقی خود داشته است، به جمهوری چک انتقال می‌یابند و تنها تعهدات مربوط به سرزمین که تحت حاکمیت جمهوری فدرال چک و اسلواکی بوده است، اما تحت حاکمیت جمهوری چک قرار ندارد، به این کشور انتقال پیدا نمی‌کند (ILC Rep, 2017: 15).^۱ با این حال، انحلال چکسلواکی بر پایه موافقت‌نامه صورت گرفت (ILC Rep, 2017: 14).^۲

در ۲ جولای ۱۹۹۳ میلادی، حکومت‌های جمهوری مجارستان و جمهوری اسلواک مشترکاً به دفتر ثبت دیوان بین‌المللی دادگستری اعلام داشتند که موافقت‌نامه‌ای خاص در بروکسل در تاریخ ۷ آوریل ۱۹۹۳ به امضا رسیده است که به موجب آن، برخی مسائل در خصوص اجرا و اختتام معاهده ۱۶ سپتامبر ۱۹۷۷ بوداپست در زمینه احداث و راه‌اندازی پروژه گابچیکوو ناگیماروس و همین‌طور در خصوص احداث و اتخاذ راه‌حل موقت، را به دیوان بین‌المللی دادگستری ارجاع بدهند. این موافقت‌نامه خاص مقرر می‌دارد که جمهوری اسلواکی، جانشین کشور پیشین در این زمینه دانسته می‌شود.

رای دیوان بین‌المللی دادگستری در رسیدگی به اختلاف مجارستان و اسلواکی در قضیه موسوم به پروژه گابچیکوو ناگیماروس، به اقتضای قضیه مطروح متضمن مقوله جانشینی کشورها در زمینه

1. Constitutional Act no. 4/1993, Measures relating to the Dissolution (Extinction) of the Czech and Slovak Federative Republic.

2. See Proclamation of the National Council of Slovakia to Parliaments and Peoples of the World (1992), December 3rd; Proclamation of the National Council of the Czech Republic to all Parliaments and Nations of the World (1992), December 17th.

جبران خسارت است. نظریه سنتی در این مورد، عدم انتقال حق جبران خسارت از کشور پیشین به کشور جانشین است (Dumberry, 2007: 314). در واقع، این اندیشه حاکم بود که در چنین وضعیت‌هایی، دولت زیان‌دیده، همان دولت پیشین است و از این رو حق تقاضای جبران خسارت، تنها به دولت پیشین، تعلق دارد (Malanczuk & Akehurst, 1997: 169) و دولت یا دول جانشین نمی‌توانند علیه دولتی که پیش از تاریخ جانشینی مرتکب عمل متخلفانه بین‌المللی شده است، اقامه دعوی جبران خسارت کنند (O'Connell, 1967: 482). در این نظریه علت عدم جانشینی این است که حق جبران خسارت تنها به کشور پیشین تعلق دارد و در این استدلال به حقوق شخصی^۱ استناد شده است (Rousseau, 1977: 142) (Dumberry, 2007: 309-315).

دیوان بین‌المللی دادگستری اظهار داشت که اسلوواکی را می‌توان مسئول پرداخت غراماتی دانست که نه تنها ناشی از رفتار متخلفانه اسلوواکی ارتکاب یافته است، بلکه اسلوواکی مسئول پرداخت غراماتی قلمداد می‌شود که ناشی از ارتکاب عمل متخلفانه بین‌المللی از سوی چکسلواکی است. همین‌طور، اسلوواکی، به جهت خساراتی که به واسطه عمل متخلفانه مجارستان به آن وارد شده است، مستحق جبران است (ICJ Rep, 1997, p. 7). لذا، با توجه به موافقت‌نامه خاص میان مجارستان و اسلوواکی، دیوان جانشینی در زمینه مسئولیت بین‌المللی ناشی از عمل متخلفانه و جانشینی در زمینه حق جبران خسارت را به رسمیت شناخته است (ILC Rep, 2018: 15). دیوان طی استدلالات خود، بدون تمایز میان جانشینی در زمینه اعمال متخلفانه بین‌المللی و جانشینی در زمینه حق جبران خسارت (Lefebvre, 1998: 618 & 619) انتقال حق جبران خسارت به کشور جانشین را پذیرفته است. دیوان با صدور این رأی، به خوبی توانسته است در توسعه تدریجی حقوق مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها در پذیرش انتقال حق جبران خسارت نقش داشته باشد (نک: حبیبی و شاملو، ۱۳۹۲: ۱۰۸ و ۱۰۹)؛ امری که پیش‌تر در آموزه‌های حقوق‌دانان بین‌المللی از عدم جانشینی به‌عنوان اصل، یاد شده بود (Dumberry, 2007: 309-315).

در پایان دیوان با ۱۲ رأی تصمیم گرفت که مجارستان ملزم است خساراتی را که به جهت تعلیق پروژه بر اسلوواکی وارد کرده است جبران کند و اسلوواکی نیز باید خسارات وارده به مجارستان در اجرای راه‌حل موقتی را جبران سازد. این درحالی بود که اسلوواکی - احتمالاً برای پرهیز از انتقال مسئولیت اعمال متخلفانه بین‌المللی دولت چکسلواکی به اسلوواکی - در لوایح خود به فقدان اصل جانشینی در زمینه حق جبران خسارت تصریح کرده بود (ICJ Doc, 1994: paras. 3-5).

وضعیت یادشده یک تفاوت بنیادین با دیگر وضعیت‌ها دارد و آن، اینکه در وضعیتی که گذشت، دیوان بین‌المللی دادگستری با قضیه‌ای مواجه شد که در آن، توافق بر سر انتقال مسئولیت و بالمآل، حق جبران خسارت وجود داشت. چه اینکه، انتقال حق جبران خسارت، خود از گزاره‌هایی است که منطقاً ذیل مقوله انتقال مسئولیت بین‌المللی محل بحث قرار می‌گیرد. با این حال، وجود توافق میان کشورها بر سر انتقال چنین حق و تعهدی در سیاق سکوت دیوان، خود مؤید فقدان اصلی متقن در مورد عدم جانشینی کشورها در زمینه حق بر جبران خسارت از کشور پیشین به کشور جانشین است.

۴. انتقال حق جبران خسارت در وضعیت تی مور شرقی

جمهوری دموکراتیک تی مور شرقی،^۱ کشوری مجمع الجزایری^۲ در جنوب شرقی آسیا است که بین دو کشور اندونزی و استرالیا، در اقیانوس هند قرار دارد^۳ و در ۲۰ مه ۲۰۰۲ میلادی به استقلال دست یافته و از ۲۷ سپتامبر همان سال به‌عنوان کشور، به عضویت سازمان ملل متحد درآمده است.^۴ با اینکه تی مور شرقی، با نائل آمدن به استقلال، موفق به تشکیل کشوری جدید شد و بدین جهت از مصادیق جانشینی است (Dumberry, 2007: 20)، لیک، در آموزه‌های حقوقی به تشکیل کشور جدید تی مور شرقی کم‌تر پرداخته شده است. تی مور شرقی تا سال ۱۹۷۵ میلادی، مستعمره پرتغال بود و پس از آن، اعلام استقلال کرد (ICJ Rep, 1995: paras. 13 & 14). لیک، با حمله ارتش اندونزی به این کشور تازه استقلال یافته،^۵ در سال ۱۹۷۶ به اندونزی ضمیمه شد. در این باره، سازمان ملل متحد و همین‌طور، بسیاری از کشورها، به مخالفت با این اقدام اندونزی برخاستند و خواهان برگزاری رفراندوم در تی مور شرقی شدند. چراکه آن را در مغایرت با ماده ۷۳ منشور ملل متحد (UN Charter, 1945: Art. 73) و نیز ناسازگار با قطعنامه‌های ۱۵۱۴ و ۱۵۴۱ مجمع عمومی می‌دانستند (UNGA, A/RES/15/1514 (XV), 1960) (A/RES/1541 (XV), 1960, para. 1). اندونزی پس از اینکه با توسل به زور، موفق شد تی مور شرقی را به سرزمین خود ضمیمه کند، در ۱۹۸۹ میلادی، بر سر تحدید حدود فلات قاره تی مور شرقی، با استرالیا توافق کرد^۶ و به موجب آن معاهده، اکتشاف و بهره‌برداری از منابع طبیعی فلات قاره تی مور شرقی صورت

۱. Democratic Republic of Timor-Leste

۲. Archipelagic State

۳. See <http://data.un.org/en/iso/tl.html>

۴. See <http://www.un.org/en/member-states/index.html>

۵. Newly Independent State

۶. Treaty between the Australia and the Republic of Indonesia on the Zone of Co-operation in Area between the Indonesian Province of East Timor and Northern Australia, 1989, 11 december.

گرفت (Ong, 2000: 67 & 68). پرتغال که خود را در این زمینه زیان دیده می‌دید، در ۲۲ فوریه ۱۹۹۱ میلادی، دادخواستی علیه استرالیا، در دیوان بین‌المللی دادگستری ثبت کرد و طی آن از دیوان خواست تا به خسارات ناشی از «فعالیت‌های معین استرالیا در ارتباط با تی مور شرقی»^۱ بپردازد (ICJ Rep, 1995: 6, para. 1).

پرتغال با اقامه این دعوا، مدعی بود که استرالیا از رهگذر انعقاد معاهده با اندونزی مورخ ۱۱ دسامبر ۱۹۸۹ میلادی، دست به فعالیت‌هایی در تی مور شرقی زده که موجب زیان شده است (ICJ Doc, 1991: 3). به موجب این معاهده، استرالیا و اندونزی توافق کرده بودند که منطقه‌ای همکاری^۲ در حوزه دریایی بین تی مور شرقی و استرالیا ایجاد کنند (Ong, 2000: 68). مطلبی که در اینجا و در بادی نظر، قابل توجه می‌نماید آن است که طی این توافق‌نامه، تی مور شرقی، یکی از استان‌های اندونزی^۳ خوانده شده است. پرتغال طی دادخواست تقدیمی خود نزد دیوان بین‌المللی دادگستری تصریح داشت که استرالیا با اقدام خود، حقوق پرتغال به‌عنوان اداره‌کننده تی مور شرقی را نقض کرده و نیز حق تعیین سرنوشت مردم تی مور شرقی رعایت نکرده است. از این رو، پرتغال بر آن بود که استرالیا نه تنها در قبال پرتغال که نسبت به مردم تی مور شرقی نیز مسئول دانسته می‌شود (ICJ Doc, 1991: 3).

ایراد اصلی استرالیا طی این قضیه آن بود که هیچ اختلافی بین آن کشور و پرتغال وجود ندارد و اختلاف واقعی میان پرتغال و اندونزی است. گفته شده است که پرتغال در هویت خوانده (پاسخگوی اصلی) دچار اشتباه شده است (موثقی، ۱۳۸۶: ۱۶۱ و ۱۶۲)، اما حقیقت مطلب آن است که پرتغال از آن جهت علیه استرالیا اقامه دعوا کرده که استرالیا صلاحیت اجباری دیوان را به موجب بند ۲ ماده ۳۶ دیوان بین‌المللی دادگستری پذیرفته بوده است؛ حال آنکه اندونزی صلاحیت اجباری دیوان را نپذیرفت و شرایط ورود ثالث را نیز نداشت (ICJ Statute, 1945: Art. 62) (نک: الهویی نظری، ۱۳۹۴). در نهایت، دادگاه جهانی، احراز کرد که اعلامیه‌های دو کشور پرتغال و استرالیا در خصوص پذیرش صلاحیت اجباری دیوان، مبنای صلاحیتی کافی برای احراز صلاحیت دیوان طی قضیه مطروح نیست.

حال با استقلال تی مور شرقی و تشکیل کشور جمهوری دموکراتیک تی مور شرقی به‌عنوان کشوری مستقل و برخوردار از عناصر دولت‌بودگی (Arthur, 2018: 51)، مسئله احقاق حق از

۱. Certain Activities of Australia with respect to East Timor

۲. Zone of Co-operation

۳. The Indonesian Province of East Timor.

دست‌رفته‌ی مور بابت خساراتی که کشور غیر به آن وارد کرده، قابل طرح است. کما اینکه، دیوان بین‌المللی دادگستری، با وجود آنکه رأی به عدم صلاحیت خود در رسیدگی به دعوا صادر کرد، لیکن به این موضوع توجه کرده است که مردم تی مور شرقی حق دارند در خصوص تعیین سرنوشت خود، تصمیم بگیرند. به همین دلیل مهم است که بعضاً، رأی صلاحیتی دیوان بین‌المللی دادگستری، در رسیدگی به قضیه تی مور شرقی را به معنای موکول کردن آن به زمان استقلال دانسته‌اند (موثقی، ۱۳۸۶: ۱۶۲). با توجه به اینکه این رأی پیش از تشکیل کشور مستقل تی مور شرقی صادر شده است، منطقی می‌نماید که دیوان به جانشینی بر حق جبران خسارت تصریحی نداشته باشد، ولی همین که هیچ‌یک از دو کشور و نیز دیوان، آن را منکر نشده‌اند، خود می‌تواند دست‌کم گواهی بر فقد باور به عدم جانشینی دولت‌ها در زمینه مسئولیت بین‌المللی باشد. رویکردی که خود گویای وجود باور به گفتمانی است که عیناً در هر سه وضعیت مربوطه دیگر نیز کاملاً قابل استنباط است.

نتیجه‌گیری

انتقال حق جبران خسارت به منزله آن است که کشور جدید، جانشین کشور پیشین در زمینه حق جبران خسارت شود که خود، مستلزم امکان جانشینی کشور در زمینه مسئولیت بین‌المللی است. رویکرد سنتی، با شخصی دانستن حق جبران خسارت، آن را به کشور پیشین، متعلق دانسته و قائل به عدم انتقال حق پیش گفته به کشور جانشین است. در وضعیتی که اعمال متخلفانه بین‌المللی، کشور پیشین را مستقیماً تحت تأثیر قرار داده‌اند، قضایای متعددی وجود دارد که طی آن‌ها، دولت جانشین، بابت اعمال متخلفانه بین‌المللی که پیش از تاریخ جانشینی تحقق یافته‌اند تقاضای جبران خسارت کرده است؛ این قضایا عبارت‌اند از قضایای نامیبیا، پروژه گابچیکو و ناگیماروس، نائورو و تی مور شرقی. این به آن معنا است که دولتی بابت اعمال متخلفانه بین‌المللی، تقاضای غرامت کرده است که در زمان تحقق آن عمل متخلفانه بین‌المللی، اصلاً وجود خارجی نداشته است.

طی قضیه مربوط به برخی اراضی فسفات، با اینکه کشور نائورو، از دیوان بین‌المللی دادگستری خواسته بود تا استرالیا را محکوم به جبران خسارت کند، استرالیا هرگز در استدلال‌های خود، به برخورداری نائورو به‌عنوان یک کشور جدید از حق اقامه دعوا جبران خسارت به‌منظور خسارتی که پیش از استقلال نائورو وارد شده بود، ایرادی وارد نکرد؛ امری که دیوان نیز با رسیدگی به اختلاف مطروح، عملاً بر آن صحنه نهاد. دیوان بین‌المللی دادگستری طی قضیه استقلال نامیبیا نیز بر بایستگی جانشینی کشور در زمینه حق جبران خسارت، صحنه‌گذارده است. امری که هم‌سو با موضع و رویه سازمان ملل متحد بود.

در قضیه مربوط به پروژه گابچیکوو ناگیماروس، دولت جانشین (اسلواکی) خواستار غرامت بابت اعمال متخلفانه بین‌المللی شده است که پیش از تاریخ جانشینی ارتکاب یافته‌اند؛ حال آنکه دولت خواستار چنین غرامتی در زمان ارتکاب آن اعمال متخلفانه، اصلاً به‌عنوان یک دولت مستقل، وجود خارجی نداشته است. کشور اسلواکی در لایحه متقابل خود به نظریه عدم جانشینی اشاره کرده است که در نهایت مورد تأیید دیوان قرار نگرفته است. این خود نشان از آن دارد که حتی خود کشور مدعی نیز باور قاطع به ادعای خود مبنی بر مطالبه جبران خسارت نداشته است؛ چه اینکه در لوایح و استدلال‌های متعاقب خود، گویی آن را فراموش کرده یا به‌تعبیر بهتر از آن دست کشیده است. باید توجه داشت که به‌جز وضعیت اسلواکی که ناشی از جدایی بود وضعیت‌های نامیبیا، نائورو و تیمور شرقی در زمره وضعیت دولت‌های تازه استقلال‌یافته ناشی از استعمار، اشغال و قیمومت قرار می‌گیرند. از این‌رو رویه دیوان بین‌المللی دادگستری در حق مطالبه جبران خسارت مغایر با مبانی نظری عدم جانشینی در زمینه مسئولیت و بر حقوق و تعهدات است که قبلاً اشاره شد. این رویکرد دیوان نشان از مصلحت‌سنجی و یا ابتدای نظری بر تفکیک میان حق و تکلیف در موضوع جانشینی دولت‌ها دارد.

دیوان بین‌المللی دادگستری، طی صدور رأی ۱۹۹۵ در خصوص تی‌مور شرقی، هیچ تصریحی بر انتقال یا عدم انتقال حق جبران خسارت نداشته است. لیکن این امر را نباید به‌منزله باور به عدم جانشینی کشور در زمینه حق جبران خسارت انگاشت؛ چراکه رأی یادشده، پیش از برخورداری تی-مور شرقی از عناصر دولت‌بودگی و به استقلال آن به‌عنوان یک کشور، صادر شده است و از این‌رو، عدم پرداختن دیوان به انتقال یا عدم انتقال حق جبران خسارت کاملاً منطقی است. لیکن، همین که هیچ‌یک از دو کشور و نیز دیوان، آن را منکر نشده‌اند، خود می‌تواند، دست‌کم گواهی بر فقد باور به عدم جانشینی دولت‌ها در زمینه مسئولیت بین‌المللی باشد.

رویه دیوان بین‌المللی دادگستری، به هیچ وجه مؤید نظریه عدم جانشینی و بالمآل، عدم امکان انتقال حق جبران خسارت از کشور پیشین به کشور جانشین دانسته نمی‌شود. رویه دیوان مؤید آن است که قائل شدن به عدم انتقال حق جبران خسارت به‌واسطه ماهیت شخصی بودن حق یادشده، محل ایراد است. چه بدون تردید، ارتباط غیرقابل انکاری میان دولت جانشین و ارتکاب عمل متخلفانه بین‌المللی وجود دارد. به‌عبارت دیگر، عمل متخلفانه با سرزمین و جمعیت ساکن در آن پیوند ناگسستنی دارد؛ بالمآل، دولت جانشین از این حق برخوردار است که علیه دولت مسئول مرتکب عمل متخلفانه بین‌المللی تقاضای جبران خسارت کند.

بدین ترتیب، بی‌شک از نظر دیوان بین‌المللی دادگستری ارتکاب عمل متخلفانه بین‌المللی پیش از تاریخ جانشینی مانع مطالبه جبران خسارت از سوی کشور جانشین نخواهد بود. در واقع، دیوان بین‌المللی دادگستری به اقتضای اینکه ملزم است براساس حقوق موجود و به تعبیر بهتر حقوق موضوعه و آن هم در حدود صلاحیتی که دارد مبادرت به اتخاذ تصمیم کند، نه تنها نمی‌تواند دست به اقدامی بزند که به‌طور کلی، توسعه تدریجی دانسته بشود که چنانچه این‌گونه عمل کند، شایسته نمی‌نماید. البته این بدان معنا نیست که دیوان نتواند در فرایند توسعه تدریجی نقش داشته باشد، بلکه به آن معنا است که دیوان در مقایسه با کمیسیون حقوق بین‌الملل سازمان ملل متحد که نهاد اصلی تدوین و توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل است، بدون تردید، نقش کم‌تری در توسعه تدریجی دارد و این به اقتضای آن است که دیوان، اساساً مرجع قضائی است و نه نهادی برای توسعه تدریجی. همین عملکرد محتاطانه دیوان در ایفای نقش در توسعه تدریجی هم اخیراً برای دیوان به رسمیت شناخته شده است و البته سازوکارهای دیوان بین‌المللی دادگستری در ایفای نقش در فرایند توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل از دامنه نوشتار پیش‌رو خارج است و تنها از این جهت بدان اشاره شد که نحوه عملکرد دیوان بین‌المللی دادگستری با کمیسیون حقوق بین‌الملل مقایسه شود. چه اینکه کمیسیون حقوق بین‌الملل سازمان ملل متحد به‌عنوان نهاد علمی که رسالت اصلی آن، تدوین و توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل است در عملکرد نوآورانه خود، بسیار صریح‌تر رفتار کرده است؛ چه اینکه برخلاف رأی دیوان بین‌المللی دادگستری که الزام‌آور است، ماحصل دستاوردهای کمیسیون حقوق بین‌الملل، به‌خودی‌خود، الزام‌آور دانسته نمی‌شوند.

منابع

فارسی

- الهویی‌نظری، حمید (۱۳۹۴)، «ورود ثالث در رویه دیوان بین‌المللی دادگستری (ماده ۶۲ اساسنامه)»، *مطالعات حقوق عمومی*، شماره ۴.
- حبیبی، همایون و سوده شاملو (۱۳۹۲)، «نقش دیوان بین‌المللی دادگستری در توسعه سوده حقوق بین‌الملل»، *فصلنامه پژوهش حقوق عمومی*، شماره ۴۱.
- حدادی، مهدی و محمد ستایش‌پور (۱۳۹۶)، «کنکاش در لزوم وجود نهاد «مسئولیت اشتقاقی» در آورده‌های کمیسیون حقوق بین‌الملل»، *مطالعات حقوق عمومی*، شماره ۳.
- دریایی بغدادآبادی، سعید و ابوالفضل سلیمیان (۱۳۹۴)، «آثار حقوقی حاکم بر انواع مختلف جانشینی دولت‌ها»، *کنگره بین‌المللی حقوق ایران*، دوره ۱.
- دریکوند، غلامرضا (۱۳۷۶)، *جانشینی دولت‌ها و تأثیر آن بر تابعیت اشخاص طبیعی (حقیقی)*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، به راهنمایی دکتر جمشید ممتاز، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
- ستایش‌پور، محمد (۱۳۹۸)، *پیامدهای حقوقی جانشینی دولت‌ها از منظر مسئولیت بین‌المللی*، رساله دکتری در رشته حقوق بین‌الملل عمومی، تحت راهنمایی دکتر مصطفی فضائلی، دانشکده حقوق دانشگاه قم.
- سیدفاطمی، سیده‌محمدقاری و نیکوئی، مجید (۱۳۹۶)، «حقوق طبیعی و حق طبیعی: تحلیل مفهومی و تکامل تاریخی»، *مطالعات حقوق عمومی*، شماره ۳.
- شافع، میرشهبیز و بذار، وحید (۱۳۹۷)، «جانشینی دولت‌ها در مسئولیت بین‌المللی»، *تحقیقات حقوقی*، شماره ۸۱.
- فضائلی، مصطفی و محمد ستایش‌پور (۱۳۹۸)، «بایستگی جانشینی بر مسئولیت بین‌المللی» به‌منزله یک گزاره حقوقی بین‌المللی؛ چستی و چالش‌ها»، *مطالعات حقوق عمومی*، شماره ۱.
- موثقی، حسن (۱۳۸۶)، «تحلیل رأی صلاحیتی دیوان دادگستری بین‌المللی در قضیه تی مور شرقی (پرتغال علیه استرالیا ۳۰ ژوئن ۱۹۹۵)»، علامه، شماره ۱۵.

انگلیسی

- Arthur, Catherine (2018). *Political Symbols and National Identity in Timor-Leste*, Springer.
- Craven, Mathew (2010). *The Decolonization of International Law: State Succession and the Law of Treaties*, Oxford University Press.
- Dumberry, Patrick (2007), *State Succession to International Responsibility*, Martinus Nijhoff Publishers.
- Malanczuk, Peter and Akehurst, Michael Barton (1997). *Akehrst's Modern Introduction to International Law*, Psychology Press.
- Menon, Parvathy (1991). *The Succession of States in respect to Treaties, State Property, Archives and Debts*, Mellen Press.
- O'Connell, Daniel Patrick (1967). *State Succession in Municipal Law and International Law*, vol. 1, Cambridge University Press.

Articles

- Lefeber, René (1998), "Case Analysis: The Gabčíkovo-Nagymaros Project and the Law of State Responsibility", *Leiden Journal of International Law*, vol. 11.
- Ong, David (2000). "The Legal Status of the 1989 Australia-Indonesia Timor Gap Treaty following the End of Indonesian Rule in East Timor", *Netherlands Yearbook of International Law*, vol. 31.
- Pilgrim, Caleb M. (1990), "Some Legal Aspects of Trade in Natural Resources of Namibia", *British Yearbook of International Law*, vol. 61.
- Šturma, Pavel (2016), "State Succession in Respect of International Responsibility", *George Washington International Law Review*, vol. 48.

Case Law

- District Court in the Hague in the United Nations (1988). The URENCO Case, UN Council for Namibia *v.* URENCO UCN and the Netherlands, *Namibia Bulletin*, Special Issue, vol. II, No. 7.
- ICJ (1962). Preliminary Objections, Ethiopia *v.* South Africa; Liberia *v.* South Africa), *South West Africa Case*, Judgment.
- ICJ (1971). Legal Consequences for States of the Continued Presence of South Africa in Namibia (South West Africa) Notwithstanding Security Council Resolution 276 (1970), *Advisory Opinion*.
- ICJ (1989). Application Instituting Proceedings, Nauru, *Certain Phosphate Lands in Nauru*.
- ICJ (1990). Memorial of the Republic of Nauru, vol. I, Sixth Submission, *Certain Phosphate Lands in Nauru*.
- ICJ (1990). Memorial of the Republic of Nauru, vol. I, Third Submission, *Certain Phosphate Lands in Nauru*, *Preliminary Objections*.
- ICJ (1990). Preliminary Objections of the Government of Australia, *Certain Phosphate Lands in Nauru*.
- ICJ (1991). Application Instituting Proceedings, in Case concerning East Timor, Portugal.
- ICJ (1992). *Certain Phosphate Lands in Nauru*, Nauru *v.* Australia, Judgment.
- ICJ (1992). National Council of the Czech Republic, Proclamation of the National Council of the Czech Republic and Nations of the World.
- ICJ (1992). National Council of the Slovak Republic, Proclamation of the National Council of the Slovak Republic to Parliaments and Peoples of the World.
- ICJ (1993). Counter Memorial of the Government of Australia, *Certain Phosphate Lands in Nauru*.
- ICJ (1994). Counter-Memorial of the Slovak Republic, Case concerning Gabčíkovo-Nagymaros Project, vol. I.
- ICJ (1995). Case concerning East Timor (Portugal *v.* Australia), *Preliminary Objections*, Judgment.
- ICJ (1997). Gabčíkovo-Nagymaros Project, Hungary/Slovakia, Judgment.
- ICJ (2004). Legal Consequences of the Construction of a Wall in the Occupied Palestinian Territory, *Advisory Opinion*.

Documents

- Act no. 4/1993 Coll. (1993). Constitutional Act of the Czech National Council, Measures related to the Dissolution (Extinction) of the Czech and Slovak Federative Republic.

- ICJ (1945). Statute of the International Court of Justice.
- ILC (2016). A/71/10, Report of the Sixty-eight Session.
- ILC (2017). A/72/10, Ch. IX, First Report on Succession of States in Respect of State Responsibility, by Pavel Šturma, Special Reporter.
- ILC (2018). A/73/10, Ch. X, Second Report on Succession of States in respect of State Responsibility, by Pavel Šturma, Special Reporter.
- Treaty between the Australia and the Republic of Indonesia on the Zone of Co-operation in Area between the Indonesian Province of East Timor and Northern Australia (1989). 11 december.
- UN (1945). The Charter.
- UNESCO (1990). E/CN.4/1990/7, Situation in Namibia.
- UNGA (1960). A/RES/15/1514 (XV), 15th Session, Agenda item No. 87, Declaration on the Granting of Independence to Colonial Countries and Peoples.
- UNGA (1960). A/RES/1541 (XV), Defining the Three Options for Self-Determination.
- UNGA (1967). A/RES/2145 (XXI), 21st Session, Plenary, Agenda item no. 65, Petition concerning South West Africa.
- UNGA (1967). A/RES/2248 (S-V), 5th Special Session, Plenary, Agenda item no. 7, Question of South West Africa.
- UNGA (1974). Decree on the Natural Resources of Namibia, Add. to the Report of the U.N. Council for Namibia, vol. 29, Supplement no. 24A, A/9624/add. 1.
- UNGA (1981). A/RES/36/121, 36th Session, Plenary, Agenda item no. 36, Question of Namibia.
- UNGA (1983). A/RES/38/36, 37th Session, Plenary, Agenda item no. 36, Question of Namibia.
- UNGA (1985). A/RES/40/52, 40th Session, C.4, Agenda item no. 110, Activities of Foreign Economic and other Interests Which are Impeding the Implementaion of the Declaration on the Granting of Independence to Colonial Countries and Peoples in Namibia and in all other Territories under Colonial Domination and Efforts to Eliminate Colonialism, Apartheid and Racial Discrimination in Southern Africa.
- UNGA (1990). A/RES44/243, Question of Namibia.
- UNSC (1969). S/RES/264, The Situation in Namibia.
- UNSC (1970). S/RES/276, The Situation in Namibia.
- UNSC (1970). S/RES/283, Namibia.
- UNSC (1971). S/RES/301, Namibia.